

## باروک

واژه باروک توسط مورخین هنر برای تبیین سبک‌های غالب هنری در سال‌های ۱۶۰۰ تا ۱۷۵۰ میلادی مورد استفاده قرار گرفته است. معنای اصلی این واژه غیر عادی و معوج است که البته باروک دیگر به این معنا به کار نمی‌رود.

هنر باروک هنری است که از یک سو با دین و متولیان کلیسا مربوط می‌شود و از سوی دیگر گرایش به تجمل‌گرایی و مادیات در آن دیده می‌شود. هنر باروک دارای ارزش فراوانی بوده و دارای هنرمندان معروفی چون: کارا واجو- روبنس- رامبراند- هالس- ولاسکز و ... بوده است.

این سبک به شدت انسان‌گرا بوده و در نقاشی‌های بسیاری از هنرمندان، باروک تصاویر انسانی محسوس است و در اکثر آثارشان، شمار فراوانی از تصاویر انسانی به چشم می‌خورد که شاید بتوان گفت، این ویژگی به یادگار مانده از عصر رنسانس است.

از دیگر ویژگی‌های هنری سبک باروک، می‌توان توجه به نهادهای غیر دینی و دنیوی و حفظ تعادل و وحدت‌آفرینی میان عناصر گوناگون و متعدد را برشمرد؛ به گونه‌ای که تعادل از طریق هماهنگی اجزا در تابعیت از کل حاصل می‌شود. رنسانس ادبی و هنری، ۲۰۰ سال پیش از رنسانس صنعتی و فلسفه عصر مدرن شکل گرفت؛ یعنی قبل از آن که دگرگونی‌های علمی و فلسفی پدید آید و اندیشمندان همچون فرانسیس بیکن و رنه دکارت یا به عرصه وجود گذارند و اندیشه‌های سوپرناتیویستی و راسیونالیستی دکارت و روش‌شناسی علمی و تجربه‌گرایی بیکنی در جهان علم تحقق یابد، در عرصه هنر، تحولات ژرف هنری پدید آمده بود؛ بدین صورت که رنسانس آغازین و رنسانس پیشرفته در عرصه هنر در تضاد با سبک گوتیک شکل گرفت و بزرگانی مانند رافائل، مازاتچو، میکلائو، تیسین، جوتو، داوینچی، دوناتلو در عرصه نقاشی و مجسمه‌سازی، و افرادی چون برونلسکی و برامانته در عرصه معماری به ابداع و ابتکار هنری دست یافتند و در حوزه‌های متفاوت هنری، تحولاتی چشمگیر به وجود آوردند؛ به طوری که تاریخ هنر از گذشته خود تفکیک گشت و هنر وارد دوره رنسانس و نوزایی شد. پس از آن‌که در قرن چهاردهم و پانزدهم تحولات هنری در نقاشی، مجسمه‌سازی، معماری، ادبیات و دیگر عرصه‌ها روی داد، در روش‌ها و سبک‌های هنری چنان پیشرفت‌های چشمگیری رخ داد که پس از رنسانس پیشرفته، تا حدود ۲۰۰ سال نه تنها این دگرگونی‌های رو به رشد در عرصه نقاشی و مجسمه‌سازی رخ نداد، بلکه به گفته بسیاری از مورخان، هنر التقاطی، بدون نوآوری و واپس‌گرایانه شکل گرفت که از آن جمله می‌توان به سبک‌هایی همچون شیوه‌گری (منریسم) و روکوکو اشاره نمود. سبک باروک از جمله سبک‌های به وجود آمده در تاریخ هنر است که در اواخر قرن شانزدهم تا اواخر سده هجدهم در میان دو سبک شیوه‌گری (منریسم) و روکوکو در اروپا پدید آمد. تحولات باروک مانند بسیاری از جریان‌ها و دگرگونی‌های هنری، نخست در ایتالیا شکل گرفت و سپس به بسیاری از کشورهای اروپایی کشانده شد و در پاره‌ای از کشورهای همانند فرانسه و انگلیس، هلند و فنلاند، ویژگی‌های محلی و منطقه‌ای یافت. سبک شیوه‌گری که در نقاشی و معماری بر رویکرد تقلیدی، تصنعی و التقاطی مبتنی بود، حد فاصل میان رنسانس و باروک شد؛ به گونه‌ای که برخی این سبک را نسبت به رشد و پیشرفتی که در عصر رنسانس یافته بود، سبک و مکتبی منحط و ارتجاعی می‌دانستند که نوعی عقب‌گرد نسبت به هنر رنسانس قلمداد می‌شد؛ از این رو در اواخر قرن شانزدهم، هنرمندانی چون کاراواجو با رویکردی واقع‌گرایانه در برابر رویکرد تخیل‌گرایانه شیوه‌گری و افرادی همچون کاراتچی با شیوه کلاسیک‌گری با وفاداری به اصول کلاسیک دوره رنسانس و یا به تعبیر دیگر، اصول کلاسیک روم و یونان، در برابر عناصر التقاطی و تصنعی شیوه‌گری، قیام کردند و آن سبک را به حاشیه راندند و به تدریج، سبک باروک را تأسیس کردند. گامبریج در این باره می‌گوید:

«آنیاله کاراتچی (۱۶۰۹ - ۱۵۶۰) اهل بولونیا و دیگری میکلائولو داکاراواجو (۱۶۱۰ - ۱۵۷۲) متولد شهر کوچکی نزدیک میلان بود. این دو هنرمند، گویی هر دو از شیوه‌گری خسته شده بودند، ولی هر کدام برای غلبه بر معضلات آن، شیوه‌های کاملاً متفاوتی را دنبال می‌کرد».

عده‌ای واژه باروک را به «مروارید ناصاف» و «پریچ و تاب» و برخی نیز به «بوچ و عوضی یا مضحک و زشت» معنا کرده‌اند. معنای کلمه باروک مانند بسیاری از دیگر عناوین مکاتب ادبی، مشخص نیست، اما به نظر می‌رسد که جهت تحقیر و استهزا به کار رفته است. کلمه باروک به تدریج از اواخر قرن نوزدهم در ادبیات و هنرهای تجسمی و موسیقی به کار رفت و معنایی گسترده‌تر یافت. سبک باروک که در بسیاری از کشورهای اروپایی شکل گرفت و ترویج شد، افزون بر ویژگی‌های محلی و منطقه‌ای، دارای عناصری کلان و کلی است که به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌گردد؛ برای نمونه، این سبک به شدت انسان‌گرا بوده و در نقاشی‌های بسیاری از هنرمندان، باروک تصاویر انسانی محسوس است و در اکثر آثارشان، شمار فراوانی از تصاویر انسانی به چشم می‌خورد که شاید بتوان گفت، این ویژگی به یادگار مانده از عصر رنسانس است که عصر انسان‌مداری و اومانیزم (Humanism) نام گرفته بود و محوریت انسانی در تمامی آثار فرهنگی، امری محسوس است. از دیگر ویژگی‌های هنری سبک باروک، می‌توان توجه به نهادهای غیر دینی و دنیوی و حفظ تعادل و وحدت‌آفرینی میان عناصر گوناگون و متعدد را برشمرد؛ به گونه‌ای که تعادل از طریق هماهنگی اجزا در تابعیت از کل حاصل می‌شود؛ بر خلاف هنر رنسانس که در آن با وجود این‌که اجزا و عناصر با یکدیگر هماهنگی دارند و به تعادل می‌رسند؛ ولی هر یک از اجزا نیز به تنهایی دارای کمال آرمانی و تمامیت است - تقدم دادن احساس به جای عقل، تجمل‌گرایی، بیان ریزه‌کاری، شکوهمندی، تصنع و تزئین افراطی، توجه به مؤلفه‌ها و عناصر دنیوی و زمینی از دیگر مؤلفه‌های این سبک است.

سبک باروک در خدمت کلیسای کاتولیک درآمد و این کلیسا بر خلاف پروتستان که بر سادگی و حذف زواید تأکید می‌کرد، به تزئین و تجمل‌گرایی داشت و از این سبک استفاده می‌نمود، و به دلیل همین خدمت‌گزاری بود که آباء کاتولیک از آن سبک حمایت کردند.

آثار مبتنی بر سبک باروک در عرصه پیکرتراشی و نقاشی دارای حالت‌های هیجان‌زدگی در چهره، تحرک اندام، تموج و حرکت در جامه و نیز پیچ و خم زیاد در لباس به همراه بیانی مبالغه‌آمیز از تزئینات است. همچنین از ویژگی‌های مکتب ملی نقاشی بر اساس سبک باروک در هلند می‌توان به عناصر منطقه‌ای و محلی مانند منظره‌سازی، بازتابی ریزه‌کاری‌های رنگ و نور و تجسم‌بخشی به صحنه‌ها و اعمال عادی زندگی اشاره کرد. دایره‌المعارف هنر درباره ویژگی‌های نقاشی بر اساس سبک باروک می‌گوید:

«در مجسمه‌سازی و نقاشی باروک، جسمیت، رنگ و بافت چیزها اهمیت دارند. موضوع و تماشاگر در لحظه‌ی خاص و غالباً مهیج به هم می‌پیوندند. این حالت جلب‌کنندگی آثار باروک از محاسبه‌ی روشنایی و تاریکی، پر و خالی، عناصر مورب و منحنی و نیز از جلوه‌های غیر مترقیه، و نقص مراتب ژرف‌نمایی حاصل می‌آید.»

یکی دیگر از ویژگی‌های سبک باروک، نقاشی روی سقف، اسلوب‌های کوتاه‌نمایی اندام، معلق نمودن هیكل افراد در فضا، تجسم بخشیدن صحنه‌ها از دیدگاه‌های متفاوت، شیوه‌های ژرف‌نمایی، گچ‌بری، و زینت‌کاری در ساختمان‌سازی و به کمال رساندن این ویژگی‌ها است.

برخی از هنرمندانی که به سبک باروک وفادار بودند، عبارتند از: آنیاله کاراتچی، کاراوادجو، دیه‌گو بلاسکس، پیتر پل روبنس، فرانس هالس، رمبرانت وان راین، یان ورمر، نیکلاس یوسن، آنتوانی وان دایک، یاکوب وان رویسدال.

در نیمه دوم قرن هجدهم، جنبش نو کلاسیک در هنر و معماری شکل گرفت و رویکردی دوباره به هنر یونان و روم باستان و عناصر مدرسی در میان هنرمندان پیدا آمد؛ به گونه‌ای که بسیاری از مورخان هنر بر این باورند که این جنبش، واکنشی در برابر رویکرد افراطی و هنرنمایی‌های سبک باروک و تزئینات و تصنعات سبک روکوکو تلقی می‌گردد؛ بنابراین، با رویکرد دوباره به هنر کلاسیک یونان و روم که پس از رنسانس، دومین بار بود که در هنر مورد اقبال قرار می‌گرفت، سبک باروک به حاشیه رانده شد و از مرکز توجه هنرمندان بیرون آمد.

**نمونه‌هایی از نقاشی‌های باروک:**







نمونه نقاشي باروك از آثار Caravaggio :









